

جلسه دوم کلاس روش های مطالعات دینی ۲

با سلام خدمت دانشجویان گرامی. این خلاصه حاوی مطالب اصلی است که در کلاس گفته ایم ولی به هیچ عنوان جایگزین مطالب فایل صوتی کلاس نمی شود. بنابراین حتما باید فایل صوتی را گوش دهید چون مطالبی در فایل صوتی هست که در اینجا یا به طور خلاصه آمده یا اصلا نیامده است. موفق باشید

ویلیام جیمز در کتاب تنوع تجربه دینی بین دو نوع گزاره فرق می گذارد: گزاره وجودی و گزاره معنوی. منظور از گزاره وجودی قضیه ای است که در حوزه علوم تجربی مطرح می شود و به دنبال کشف منشاء و علل چیزها است. در زمان ویلیام جیمز یعنی در اواخر قرن نوزدهم برخی از دین پژوهان از منظر علم پزشکی به موضوع دین و تجارب عرفانی نگاه می کردند. جیمز این جریان را تحت عنوان ماتریالیسم طبی معرفی می کند. در ماتریالیسم طبی سعی می شود که عوامل فیزیکی - شیمیایی مغز را علت تجربه دینی بدانند. با اینکه جیمز خودش در زمینه پزشکی تخصص داشت ولی به واسطه اینکه در حوزه فلسفه و تاریخ ادیان هم مطالعاتی داشت، ماتریالیسم طبی را نقد می کند. به نظر او در مطالعه ادیان باید به گزاره های معنوی پرداخت زیرا دین ذاتا با ارزش ها و امور معنوی سروکار دارد. وقتی که متنی از کتاب مقدس یا گزارشی از تجربه معنوی یک عارف را مطالعه می کنیم، به دنبال کشف معنای آن هستیم. اگر که ذهنیت ما صرفا پوزیتیویستی باشد، خود را از فهم جنبه های عمیق تر دین محروم می کنیم.

مثال دیگری که برای فهم تمایز گزاره وجودی و معنوی می توان آورد این است: وقتی که شما با کسی صحبت می کنید، به دلالت های واژه ها یا معنای سخن او توجه دارید. در واقع در مکالمات انسانی اصلا توجه ما به تغییرات فیزیکی - شیمیایی مغز مخاطب معطوف نمی شود و به دنبال کشف علل و معلول های جزئی که منتهی به کلام او شده است، نیستیم. ما می خواهیم ببینیم که آیا سخن او مستدل و منطقی هست؟ آیا از اصول و هنجار های منطقی و عقلانیت پیروی می کند؟ اصطلاحا در جریان فهم و مکالمه آنچه اهمیت دارد، قوانین هنجاری است یعنی همان باید ها و نبایدهای منطقی. پاسخ به اینکه در مغز گوینده چه می گذرد باید به پزشکان متخصص واگذار شود تا از طریق ابزارهای تکنولوژیک فرایندهای مغزی فرد را در حین تفکر مشاهده و ارزیابی کنند. در حوزه علوم انسانی گزاره های وجودی یا تلاش برای کشف علل وجودی، اهمیت چندانی ندارد مگر اینکه کسی بخواهد از طریق دانش میان رشته ای پیوند الهیات و عرفان را با فیزیولوژی مغز کشف کند. همانطور که گفتیم در حوزه علوم انسانی با معانی و ارزش ها سروکار داریم. به همین منظور جیمز با تفاوت قائل شدن بین گزاره وجودی و معنوی، درصدد است که یک نوع مرزبندی بین دانش تجربی و معارف انسانی در نظر بگیرد تا این دو قلمرو با هم خلط نشود. بر همین اساس جیمز برای مطالعه انواع تجربه دینی از روش

پدیدارشناسی استفاده می کند. او معتقد است که برای اینکه بدانیم تجربه دینی یا عرفانی چیست و چه اقسامی دارد، باید گزارشات عرفا و صاحبان این تجربه را مطالعه کنیم. روش پدیدارشناسی به دنبال توصیف محض تجارب عرفانی است یعنی محقق تا جایی که بتواند پیش فرض های قبلی خودش را درباره عرفان کنار می گذارد و با اتخاذ رویکرد همدلانه سعی کند که در تجربه عارف یا الهیدان شرکت جوید. این نوع فهم با نگاهی که دانشمندان علوم تجربی دارد، فرق دارد. وقتی که یک دانشمند تجربی موضوعی را بررسی می کند، از آن فاصله می گیرد و می خواهد با استفاده از ابزارهای آزمایشگاهی مختصات یا ویژگی های آن موضوع را بشناسد. ولی پدیدارشناسی از روش (درون فهمی) استفاده می کند.

روش پراگماتیسم

پراگما در لغت یونانی به معنای شیء است. با توجه به اینکه انسان از اشیاء برای مقاصد عملی و ابزاری خود استفاده می کند، پراگماتیسم به معنای عمل باوری مطرح می شود. بر اساس این رویکرد تنها راه برای اجتناب از مباحث مابعدالطبیعی و نزاع های بی پایان فلسفی این است که در هر دیدگاه یا گزاره ای به دنبال فواید عملی آن باشیم. پراگماتیسم صرفاً فایده را ملاک حقیقت می داند. بنابراین پراگماتیسم به نظریه ای درباره حقیقت تبدیل می شود. به نظر ویلیام جیمز این روش تلاشی برای بررسی نتایج عملی به جای بررسی انتزاعی مفاهیم است. هر مفهوم یا باوری باید به عمل منتهی شود وگرنه جنبه کاربردی نخواهد داشت بنابراین تفاوت میان باورها به تفاوت نتایج آنها باز می گردد.

جیمز از روش پراگماتیستی برای بررسی دین استفاده می کند. به نظر او دین هم باید نتایج عملی داشته باشد. او مبنا و هسته تمام ادیان را تجربه دینی می داند. این تجربه احساس حضور خدا یا امر مقدس است. او برای فهم تجربه دینی به کنش راستین دین ورزان و تجارب آنها می پردازد.

ویژگی های تجربه دینی

۱-

۲- ارتباط با امر قدسی. دین به معنای مجموعه ای از احساسات و تجارب افراد انسانی است که در خلوت و تنهایی و در رابطه با امر الهی رخ می دهد. تجربه گر این حالت را لاهوتی و مقدس می داند. برای مومنان در ادیان مختلف این تجربه حاکی از رابطه با امر متعال یا مقدس می باشد یعنی موجودی که در وجود و قدرت همآوردی ندارد و هیچ کس را یارای گریز از او نیست. بنابراین اولین قدم در تجربه دینی ارتباط با امر قدسی است. این تجربه به زندگی فرد معنای جدید می بخشد. کسی که تجربه دینی دارد اعتقاد به یک نظم نامرئی در جهان پیدا می کند و سعی می کند که خود را با این نظم نامرئی تطبیق دهد. برای تجربه گر احساس حضور امر مقدسی حاصل می شود به طوری که فرد امر قدسی را از هر

واقعیتی، واقعی تر می‌داند. به نظر جیمز آنچه در وهله اول موضوع آگاهی ما است، ابژه‌ها objects یا موضوعات ذهنی هستند. در دین نیز آنچه وجود دارد، موضوعات باور است. برای مثال وقتی که یک فرد مسیحی گزارش می‌دهد که مسیح را مشاهده کرده است، در ذهن او تصویری از مسیح وجود دارد و این تصویر از هر واقعیتی در عالم خارج واقعیت بیشتری دارد. بنابراین جیمز احساس واقعیت را بر اساس موضوعات آگاهی و عینیت این موضوعات توضیح می‌دهد. احساس واقعیت یا احساس حضور یک چیز از حس‌های جزئی عمیق تر است. مفاهیم دینی این احساس واقعیت را تحریک می‌کنند. به هر حال مومنان حضور امر قدسی را احساس می‌کنند و همین احساس حضور، تجربه دینی و ایمان محسوب می‌شود. این تجارب به اندازه تجارب حسی اطمینان بخش و معرفت بخش هستند. تاریخ، حکایات و گزارش‌های زیادی از تجارب عرفانی را در اختیار ما می‌گذارد و این تجارب آنقدر عمیق بوده‌اند که موجب تحول زندگی انسان‌ها شده است. بنابراین نمی‌توان این تجارب را یکسره توهم دانست. به عبارت دیگر ما مجاز نیستیم به صرف اینکه فاقد تجربه عرفانی می‌باشیم، تجارب دیگران را انکار کنیم. دقت علمی ایجاب می‌کند که صرفاً تجارب عرفانی دیگران را با استفاده از روش پدیدارشناسی توصیف کنیم و مختصات و ویژگی‌های آنها را برشمریم.

۳- ویژگی‌های تجربه عرفانی. این تجارب وصف ناپذیر، معرفت بخش، زودگذر، منفعلانه و غیر قابل انتقال هستند. برای کسانی که خارج از دایره تجربه عرفانی هستند، این تجارب فاقد اعتبار است ولی برای صاحبان تجربه تردید ناپذیر می‌باشد. منظور از منفعلانه بودن تجربه دینی این است که بر ما عارض میشوند به گونه‌ای که امکان مقاومت در برابر آن وجود ندارد. جیمز معتقد است که تجربه دینی فسون خاصی به زندگی انسان می‌بخشد و حالتی شگفت‌انگیز را در زندگی فرد ایجاد میکند به طوری او تولد دوباره را در خویش احساس می‌کند. مفهوم تولد دوباره یا ولادت روحانی از جمله مفاهیم عمده در حوزه روانشناسی دین جیمز هست؛ به نوعی فرد در اثر این تجربه احساس وظیفه اخلاقی در برابر دیگران و حتی کل هستی خواهد داشت. در شرایط عادی معمولاً شر به عنوان وسیله‌ای برای پالایش و تسکین نفس لحاظ می‌شود ولی در حیات دینی عمیق، شخص مختارانه و آزادانه تسلیم خداوند می‌شود و با آغوش باز مصائب حیات را پذیرا می‌گردد.